

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام یوم الدین اللهم کن لولیك الحجة بن الحسن صلواتك علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة وفی كل ساعة ولیا وحافظا وقائدا وناصرا ودلیلا وعینا حتی تسكنه أرضك طوعا وتمتعه فیها طویلا.

اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين وشایعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام علیک یا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائك علیک منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزیارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خص أنت أول ظالم باللعن منی وابدء به أولا ثم العن الثاني والثالث والرابع اللهم العن یزید خامسا والعن عبید الله بن زیاد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبی سفیان وآل زیاد وآل مروان إلى یوم القیامة.

چهارشنبه ۹۵/۸/۱۲ (جلسه ۱۳۶)

کلام در لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین بود. خلاصه عرض ما در امر بین الامرین، این شد که خداوند سبحان حیاة و قدرت و سلطنت و امکانات را لحظه به لحظه عطا می فرماید اما فعل، فعل ماست و ربطی به خداوند سبحان ندارد. در واقع دو نکته را باید در خداوند سبحان جمع کنیم. یکی عدالت و یکی سلطنت. اشاعره سلطنت را جمع کرده اند (حفظ کرده اند) سلطان علی الاطلاق خداوند سبحان است، اما عدالت را برچیده اند، این غلط است. مفوضه عدالت را به نحو احسن اجرا کرده اند البته شبهه ای هم در این مسلک مفوضه هست که آنجا هم به نحو احسنی که فکر کرده اند درست

نمی شود و در این امر بین الامرین درست می شود ولی سلطنت را رها کرده اند و خداوند سبحان را مقطوع الید کرده اند. این هم غلط است. مذهب حق، ائمه معصومین علیهم السلام، هم سلطنت خداوند سبحان را حفظ کرده اند و هم عدالت خداوند سبحان را. فعل ما مربوط به او نیست، ما کار زشت انجام می دهیم، ربطی به خداوند سبحان ندارد، اما سلطنت او هم مطلقه است و هر لحظه ای که دلش بخواهد جلویش را می گیرد. کسی نیست که خارج از این مملکت و سلطه خداوند سبحان باشد. عالم هستی تحت سیطره اوست. ولی افعال ما هم ربطی به خداوند سبحان ندارد.

آیاتی در قرآن هست یا روایاتی که چه بسا ممکن است آنها منشأ شبهه شود و فکر کنند که امر بین الامرین، مخالف قرآن است.

سه چهار، آیه هست و روایاتی که توهم می شود نیز به همین مضامین است.

یکی آیه شریفه « و ماتشاورن الا ان یشاء الله »

متعلق، تشاورن چیست؟ متعلق یشاء الله چیست؟ اولاً آیه ندارد که و ما تشاورن الا ما شاء الله، دارد که الا ان یشاء الله، آیه معنایش این است که شما نمی خواهید چیزی را مگر این که خداوند سبحان بخواهد که بخواهید، یعنی قدرت را به شما بدهد. یعنی الا ان یشاء الله، سلطنتک بر این فعل. نه این که فعل شما را بخواهد.

اگر هم کسی بگوید که این مخالف ظاهر قرآن است که قطعاً این طور نیست، منافاتی ندارد چون اگر الا ان یشاء الله، را آنطور معنا کنیم مخالف عقل است چون عقاب قبیح می شود و سیستم نظام هستی به هم می ریزد و روایات ائمه علیهم السلام که در تفسیر آیه شریفه وارد شده است.

یا آیه «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» خدا بخواهد نه این که خدا بخواهد آن کار را، چون اگر خداوند سبحان نخواهد، قدرت را از ما می گیرد، حالا این را دو جور می شود معنا کرد همانطور که آقای خوئی ره فرموده:

یکی این که الا ان یشاء الله خلافه، یعنی نگوید کاری را فردا انجام می دهد، مگر این که خداوند سبحان، خلافتش را بخواهد. فعل ما را لازم نیست که بخواهد و قطعاً نمی خواهد ولی اگر خلافتش را اراده کند، سلطنت ما را می گیرد و می فرماید این معنا اوضح است.

یک احتمال این است که یعنی مگر این که خدا بخواهد، نه فعل ما را، بلکه این که زنده باشیم و قدرت داشته باشیم و امکانات فراهم باشد.

یا این آیه شریفه ای که قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ.

لا املک، یعنی سلطنت ندارم، چون خداوند باید بخواهد تا سلطنت به ما بدهد، قدرت بر آن شیء را خدا باید به ما بدهد، اما قدرت بر آن شیء غیر از آن شیء است. لا املک نه لا افعّل.

لذا اگر روایاتی دارد که شما نمی خواهید مگر اینکه خدا بخواهد، خود قرآن که محکمتر است و اینها همه نفی تفویض است و این که حضرت فرموده اینها مجوس هذه الامة هستند، چون مجوسی ها قائل شدند به دو خداوند، یکی اله الخیر و یکی اله الشر، یکی یزدان و یکی اهریمن. ولی مفوضه قائل شدند به میلیاردها خدا چون هر کسی که فعلی را انجام می دهد خالق آن فعل است بدون این که به خداوند هیچ ربطی داشته باشد خدا فقط باید غصه بخورد و گریه کند.

بله مرحوم شیخ محمد تقی جعفری، کتابی نوشته با توجه به کلام آقای خوئی ره در طلب و اراده، در آنجا ایشان وقتی مسلک مفوضه را می گوید دارد که آنها می گویند و له ان یمنع، ولی مرحوم محمد تقی جعفری ره، ولی این جمله ظاهراً ربطی به مفوضه ندارد و اگر هم یک مفوضه ای پیدا می شود که

این حرف را می زند، این هم ناقص است چون دیروز از نه‌ایة الحکمة خواندم که خداوند سبحان چه بخواهد و چه نخواهد، کاری نمی تواند بکند. اما اینی که ایشان هم نقل می کند ناقص است و سر نقصانش این است که این که خداوند می تواند جلوی فعل را بگیرد و مانع ایجاد کند ولی خود فعل تحت اختیار او نیست و قدرت را او نداده، ناقص است چون سلطنت خداوند سبحان را ناقص می کند.

این نسبت به امر بین الامرین.

یک شبهه ای مرحوم آقای خوئی از فخر رازی نقل می کند که فخر رازی این طور اشکال کرده که خداوند سبحان، چرا این نظام را جور دیگری خلق نکرد مثلا مردها باردار می شدند و می زائیدند. بعد ایشان نقل می کند از قول مرحوم آقای نائینی ره که ملاصدرا این شبهه را نقل کرده ولی نتوانسته جواب دهد، شروع کرده به هتک و اینها، البته بنده نگاه نکردم و داعی هم ندارم نگاه کنم.

اما این شبهه بنا بر آنچه از اول عرض کردیم، یک حرف چرت است. عرض کردیم که خداوند لازم نیست که هر فعلی که مصلحت داشته باشد، آن را ایجاد کند، از آن طرف، اگر یک جامعی مصلحت دارد، ولی افراد این جامع یکسانند، بعد بگویند چرا دست راستی را انتخاب کردی؟ دست چپی را انتخاب می کردی. خوب وقتی گفتیم اراده در خداوند سبحان، صفت فعل است، علت تامه ندارد که در دستش نباشد، خداوند سبحان می خواسته این را انتخاب کند. حتی در انسان هم همینطور است. این که در جواب ملاصدرا سفره ای انداختند، یک نانی در سمت راست و یک نانی در سمت چپ، بعد از گرسنگی دارد می میرد چون می گوید به راست بروم، ترجیح بلا مرجح است و به چپ بروم ترجیح بلا مرجح است. می گوید نه وقتی تو دستت را به سمت راست میبری یک فعل و انفعالاتی ناخودآگاه در دل تو صورت می گیرد، این طور می کنی. اینها در واقع ادعای محض است. خداوند

سبحان ده جور می توانسته نظام را خلق کند. این ده جور هم در مصلحت یکسان بودند، یکی را انتخاب کرده. این که میگویند این نظام، نظام احسن است، اگر مقصود این است که مثل این نظام وجود ندارد، نه غلط است می توانست آنطور خلق کند. بله اگر این نظام احسن به این معناست که احسن از این وجود ندارد، امکان ندارد، خداوند سبحان بین اصلح و صالح، اصلح را انتخاب می کند، این به لحاظ حکمت در انسانها غلط است. در انسانها این کار خلاف حکمت باشد را نمی فهمیم. اما در خداوند سبحان ما این حرف را نمی زنیم. ان شاء الله همینطور است که حکمت بالغه او، اگر اصلح باشد صالح را انتخاب نمی کند. لذا شبهه ی فخر رازی اصلا شبهه نیست تا کسی جواب دهد.

نکته: اما اگر ما جبری باشیم احکام چجور است؟ برای چه خداوند نماز را واجب کند؟ برای چه شرب خمر را حرام کند؟

اینجا جوابی که از اشاعره نقل کرده آقای صدر، و جوابی که در نهایة الحکمة نقل کرده چون مبنای آنها هم یک نحوه جبر است، جوابی که آقای صدر نقل می کند این است که خود اشاعره هم قبول دارند که نمی شود به کسی که دستش می لرزد، دستت را نگه دار، ولی کسی که شرب خمر می کند می شود گفت به او که شرب خمر نکن چون کسی که شرب خمر می کند درست است که تحت سیطره نظام علی و معلولی است، ولی تدخل تشریعی در او ممکن است یعنی می تواند نظام را به هم بزند و آن علت ها را جابجا کند، به کسی که می گویند اگر شراب بخوری، مثلا این قدر شلاق می خوری، می سنجد می بیند این شلاق به لذت آن شراب نمی ارزد، ترک می کند ولی کسی که دستش می لرزد اگر بگویند که اگر دستت را بلرزانی، صد ضربه شلاق می خوری، می گوید بزن دیگر چرا بهانه می گیری.

این جواب آقای صدر در واقع غلط است، چون می تواند تدخل تشریحی کند، عبد می توند تغییر دهد پس معنایش این است که عبد یک جاهایی مختار است. این در واقع عدول از جبر شد.

سوال: چرا اصلا باید جواب داد، تکلیف لغو شود، آنها که حسن و قبح را قبول ندارند.

جواب: اتفاقا وقتی که ایشان شروع می کند به اشکال به مسلک جبر، می گوید تارتا ما حسن و قبح عقلی را قبول داریم، اگر حسن و قبح عقلی را قبول داریم، عقاب قبیح می شود، تکلیف قبیح می شود، اینها همه هست. اما اگر حسن و قبح عقلی را منکریم، عقاب را درست می کند، می گوید این کار را اراده کرده و بعد هم چوبش می زند.

اما لغویت تکلیف را چطور درست کنیم؟ این شبهه وارد است که وقتی قبیح نیست که خداوند کار لغو انجام دهد، چه اشکالی دارد؟ ولی حالا ایشان از اشاعره نقل می کند یا می خواهد از اشاعره دفاع کند؟ خدا می داند.

عجیب است که آقای صدر در صفحه قبل اشکال می کند به اشاعره که اگر ما جبری باشیم چه فرقی بین ید مرتعش و افعال ما هست؟ ولی اینجا که می آبی فرق درست می کنید.

اما آنی که در نهایت الحکمة جواب داده این است که و أما قولهم أن کون الفعل الاختیاری مخلوقا - للواجب تعالی لا یجامع توجیه التکلیف إلى الإنسان - بالأمر و النهی و لا الوعد و الوعد - علی الفعل و الترتک - و لا استحقاق الثواب و العقاب - و لیس له فعل و لا هو فاعل -.

فیدفعه أنه إنما يتم - لو كان انتساب الفعل إلى الواجب تعالی - لا یجامع انتسابه إلى الإنسان - و قد عرفت أن الفاعلية طويلة - و للفعل انتساب إلى الواجب بالفعل بمعنى الإيجاد - و إلى الإنسان المختار بمعنى قیام العرض بموضوعه. انتساب فعل به خداوند ایجاد است و انتسابش به انسان، حلولی است، قیام عرض به موضوعه. یعنی ما مثل دیواری هستیم که خداوند سبحان ما را سفید می کند، بعد امر می کند

که سفید نشو. این حرف اشاعره است که می گویند انسان مثل خشب است. چطور فاعل در، نجار است ولی خشب زیر دست نجار است، نجار جفت و جور می کند. قیام عرض به موضوعه، چه جور تکلیف را درست می کند؟

تلعیقه نهاية الحکمة یک توجیهی کرده که این افعال، افعال صور نوعیه انسانها هستند . گفتیم باز همین متن واضحتر از شرح است.

اما یک کلمه ای که ما از آقای خوئی و آخوند ره جدا می شویم این است که خداوند سبحان، به ما امر می کند که نماز بخوان، می گوییم تارتا این امر الهی نفسی است و به داعی بعث و زجر است و یک وقت به داعی تهدید و تعجیز و امثال اینهاست که این قسم را کاری نداریم.

جایی که به داعی بعث و زجر است، ظاهرا آقای خوئی ره با همه دقتی که دارند اشتباه رفته، چون یک وقت پدر به پسر می گوید برو نان بخر، پسر می گوید واقعا نان می خواهی یا من را می خواهی دنبال نخود سیاه بفرستی؟ پدر می گوید واقعا نان می خواهم. این واقعا نان می خواهم ، به داعی بعث و زجر، چیست؟ اگر بگوییم در موارد اوامر، چیزی غیر از طلب انشائی نیست، لازمه اش این است که امر نفسی با غیر نفسی فرقی نکند و در امر نفسی، می گوید داعیش بعث و زجر است، داعیش بعث و زجر است یعنی چه؟ می خواهم آب بیاوری یعنی چه؟ این یک مطلبی است حقیقی. آقای خوئی این را بیان نفرموده. فقط دارد که طلب انشائی است و غیر آن چیزی نیست چون اگر خداوند افعال انسان را اراده کند که جبر می شود.

اینجا ما عرض می کنیم ابتدا انسان را در نظر می گیریم تا بعد به خداوند برسیم. انسان یک وقت واقعا یک چیزی می خواهد که انجام دهند، تهدید نیست، تمسخر نیست. این که واقعا می خواهم یعنی چه؟ یک وقت می خواهم که به اختیار خودت انجام دهی. یک وقت می خواهم که این کار انجام

شود به اختیار خودت باشد چه بهتر، و الا به زور. این حقیقت را که این چیست؟ در فرمایشات آقای خوئی متعرض نشده، مرحوم آقا ضیاء اینجا را خوب حل کرده و للكلام تتمه.